

ذکر کارخانہ سے ہر قسم کی کتابیں بننے تاجراد بکفایت جلد ویلیو ڈاویل وادہوتی ہیں المشہور محمد سعید صاحب مکتبہ المصطفویہ لاہور

۱- در این کتاب، در باب اول، فصل اول، در بیان این که هر یک از اینها در هر یک از اینها
 ۲- در این کتاب، در باب اول، فصل اول، در بیان این که هر یک از اینها در هر یک از اینها
 ۳- در این کتاب، در باب اول، فصل اول، در بیان این که هر یک از اینها در هر یک از اینها
 ۴- در این کتاب، در باب اول، فصل اول، در بیان این که هر یک از اینها در هر یک از اینها
 ۵- در این کتاب، در باب اول، فصل اول، در بیان این که هر یک از اینها در هر یک از اینها
 ۶- در این کتاب، در باب اول، فصل اول، در بیان این که هر یک از اینها در هر یک از اینها
 ۷- در این کتاب، در باب اول، فصل اول، در بیان این که هر یک از اینها در هر یک از اینها
 ۸- در این کتاب، در باب اول، فصل اول، در بیان این که هر یک از اینها در هر یک از اینها
 ۹- در این کتاب، در باب اول، فصل اول، در بیان این که هر یک از اینها در هر یک از اینها
 ۱۰- در این کتاب، در باب اول، فصل اول، در بیان این که هر یک از اینها در هر یک از اینها

چون قال و باع و باب و ناک و باید از حروف مکرر باشد چون
 ساکن باشد یا در اسمی غیر ممکن چون هو و در حروف معنوی اصلی
 باشد غیر مبدل از چیزی چون ما و لا و هر چه متحرک باشد بصورت الف و یا
 ساکن باشد یا ضمه یا مد و چون امر و سأل و قرأ و فرغ و رآ و و بوس
 و نهزه را الف میگویند بطریق مجاز چون الف و صل الف قطع و الف استقفا
 و نهزه را در خط یک صورت نیست در اول کلمه بصورت الف مینویسند چون
 قام و این و در وسط کلمه اگر نهزه ساکن باشد بروفق حرکت ماقبل مینویسند
 چون بوس و رآ و و ذب و اگر متحرک باشد بروفق حرکت نفس مینویسند
 چون سأل و سقم و رآ و و اگر در آخر کلمه باشد ماقبل و متحرک بود بروفق
 حرکت ماقبل مینویسند چون قرأ و طرأ و فقی و اگر ماقبل و ساکن باشد
 او را در خط صورتی نیست چون جرد و جسد و جفت مگر آنکه در آخر و چیزی
 متصل شود آنگاه بروفق حرکت نفس مینویسند چون هذا جرد و ک

چون قال و باع و باب و ناک و باید از حروف مکرر باشد چون
 ساکن باشد یا در اسمی غیر ممکن چون هو و در حروف معنوی اصلی
 باشد غیر مبدل از چیزی چون ما و لا و هر چه متحرک باشد بصورت الف و یا
 ساکن باشد یا ضمه یا مد و چون امر و سأل و قرأ و فرغ و رآ و و بوس
 و نهزه را الف میگویند بطریق مجاز چون الف و صل الف قطع و الف استقفا
 و نهزه را در خط یک صورت نیست در اول کلمه بصورت الف مینویسند چون
 قام و این و در وسط کلمه اگر نهزه ساکن باشد بروفق حرکت ماقبل مینویسند
 چون بوس و رآ و و ذب و اگر متحرک باشد بروفق حرکت نفس مینویسند
 چون سأل و سقم و رآ و و اگر در آخر کلمه باشد ماقبل و متحرک بود بروفق
 حرکت ماقبل مینویسند چون قرأ و طرأ و فقی و اگر ماقبل و ساکن باشد
 او را در خط صورتی نیست چون جرد و جسد و جفت مگر آنکه در آخر و چیزی
 متصل شود آنگاه بروفق حرکت نفس مینویسند چون هذا جرد و ک

چون قال و باع و باب و ناک و باید از حروف مکرر باشد چون
 ساکن باشد یا در اسمی غیر ممکن چون هو و در حروف معنوی اصلی
 باشد غیر مبدل از چیزی چون ما و لا و هر چه متحرک باشد بصورت الف و یا
 ساکن باشد یا ضمه یا مد و چون امر و سأل و قرأ و فرغ و رآ و و بوس
 و نهزه را الف میگویند بطریق مجاز چون الف و صل الف قطع و الف استقفا
 و نهزه را در خط یک صورت نیست در اول کلمه بصورت الف مینویسند چون
 قام و این و در وسط کلمه اگر نهزه ساکن باشد بروفق حرکت ماقبل مینویسند
 چون بوس و رآ و و ذب و اگر متحرک باشد بروفق حرکت نفس مینویسند
 چون سأل و سقم و رآ و و اگر در آخر کلمه باشد ماقبل و متحرک بود بروفق
 حرکت ماقبل مینویسند چون قرأ و طرأ و فقی و اگر ماقبل و ساکن باشد
 او را در خط صورتی نیست چون جرد و جسد و جفت مگر آنکه در آخر و چیزی
 متصل شود آنگاه بروفق حرکت نفس مینویسند چون هذا جرد و ک

چون قال و باع و باب و ناک و باید از حروف مکرر باشد چون
 ساکن باشد یا در اسمی غیر ممکن چون هو و در حروف معنوی اصلی
 باشد غیر مبدل از چیزی چون ما و لا و هر چه متحرک باشد بصورت الف و یا
 ساکن باشد یا ضمه یا مد و چون امر و سأل و قرأ و فرغ و رآ و و بوس
 و نهزه را الف میگویند بطریق مجاز چون الف و صل الف قطع و الف استقفا
 و نهزه را در خط یک صورت نیست در اول کلمه بصورت الف مینویسند چون
 قام و این و در وسط کلمه اگر نهزه ساکن باشد بروفق حرکت ماقبل مینویسند
 چون بوس و رآ و و ذب و اگر متحرک باشد بروفق حرکت نفس مینویسند
 چون سأل و سقم و رآ و و اگر در آخر کلمه باشد ماقبل و متحرک بود بروفق
 حرکت ماقبل مینویسند چون قرأ و طرأ و فقی و اگر ماقبل و ساکن باشد
 او را در خط صورتی نیست چون جرد و جسد و جفت مگر آنکه در آخر و چیزی
 متصل شود آنگاه بروفق حرکت نفس مینویسند چون هذا جرد و ک

وہی ہے جو ان کے لئے ہے

عليه
تعالى
رحمنا الله
مولى العظمى
رديت في الدنيا
عن اهل الدنيا
اجوب وشمون
لوان موزنا
ادفنا في الدار
وهدى سلكنا
ادرا الكاهن
الذرا الفخر

وَرَأَيْتُ جُزْأَكَ وَظَنَنْتُ إِلَى الْجُزْأَتِ بِدَانِكُمْ هَمْزُهُ رَا بِصُورَتِ
 يَانُوسِنْدَ لِقَطْعِ كِرْدَنِ دِرَانِ يَانُحْضُ خُطَاسْتِ چُونِ قَائِلُ وَتَاخِرُ وَمَانِدُ
 آن وَايْنِ نَزْدِيكَ الْوَعْلَى فَارِسِي سِتْ وَاتْفَاقِ اكْثَرِ اِهْلِ تَصْرِيفِ
 هَمْزِيْنِ سِتْ زِيْرَكِ اَيْنِ هَمْزُهُ اسْتِ بِصُورَتِ يَاوْ هَمْزِيْنِ هِرْ اَلْفِيكِهِ بِصُورَتِ
 يَانُوسِنْدَ اَكْثَرِ نَزْدِيكَ لِقَطْعِ كِرْدَنِ خُطَاسْتِ چُونِ رَا وَتَاخِرُ زِيْرَكِ اَيْنِ
 الْفِ سِتْ مَرْقُومِ بِصُورَتِ يَامُتْلُ بَرْدُو كُونَه اسْتِ مِثْلُ بِيَكِ حَرْفِ
 مِثْلُ بَرْدُو حَرْفِ اَمَّا مِثْلُ بِيَكِ حَرْفِ بَرْدُو كُونَه اسْتِ مِثْلُ فَا چُونِ عَدَا
 وَتَاخِرُ وَوَعْدُ وَبِيَكُ وَايْنِ رَا مِثَالِ نِيْزُ كُونِدُ مِثْلُ عَيْنِ چُونِ نَاكَ
 وَبَاعُ وَفُوْلُ وَبَسْمُ وَايْنِ رَا اَجُوفُ نِيْزُ كُونِدُ مِثْلُ لَامِ چُونِ غَزَا
 وَدَعِي وَعَزُو وَتَاخِرُ وَايْنِ رَا اَقْصُ نِيْزُ كُونِدُ مِثْلُ بَرْدُو حَرْفِ بَرْدُو
 كُونَه اسْتِ مِثْلُ فَاوْ لَامِ چُونِ وَتَاخِرُ وَوَشِي وَوَقِي وَوَشِي وَايْنِ
 رَا لَفِيْظِ مَفْرُوقِ نِيْزُ كُونِدُ مِثْلُ عَيْنِ وَايْنِ چُونِ رُجُوْطِي
 وَحِي وَايْنِ وَايْنِ مِثْلُ فَاوْ عَيْنِ چُونِ وَتَاخِرُ وَكُومُ وَايْنِ اَنْوَعِ

[illegible]

[illegible]

است در همه شدت است ای حجاز
 حرکت است ای حجاز
 است در همه شدت است ای حجاز
 حرکت است ای حجاز

مناسب آن حرف است تلفظ کنند چون سناک و هر کی این در فصل قوانین
 تخفیف همزه یاد کرده آید و تخفیف و با سگان نیامده است همچنین تخفیف و
 بجوف ابتدای کلمه نیز نیامده است ناکس که در اصل آن است بودیم همزه ضا
 یعنی بطلافت قیاس چون شناختی انواع اعلال و انعام و تخفیف همزه پس بدان که
 هر کی این بنی بر قوانین تصریف بود و آن قوانین که در کلام عرب حاجت بدان
 بیشتر است مبتدی آنرا ضبط تواند کرد و درین مختصرا و کنیم بتوفیق الله تعالی

فصل اول در بیان قوانین تخفیف همزه

یکی هر همزه منفرد که ماکن باشد و ما قبل و مفتوح روا باشد که روا باشد
 بدل کنند چون رَأْسٌ و یَتَّخِذُ که در اصل رَأْسٌ و یَتَّخِذُ بوده است همچنین
 منفرد که ساکن باشد و ما قبل و مضموم روا باشد که او را بدل کنند و با چون
 بُؤْسٌ و یُوْخِذُ که در اصل بُؤْسٌ و یُوْخِذُ بوده است همچنین هر همزه منفرد که ساکن
 باشد و ما قبل و مکسور روا باشد که او را یا بدل کنند چون یَدٌ و یُخِشُّ که در اصل
 یَدٌ و یُخِشُّ بوده است و حکم بِئْسَ و یُجِشُّ همچنین است و دیگر هر همزه
 منفرد که مفتوح است و قبل مضموم روا باشد که همزه را با و بدل کنند چون

اگر آن حرف
 سناک و هر کی
 این در فصل
 قوانین
 تخفیف همزه
 یاد کرده
 آید و تخفیف
 و با سگان
 نیامده است
 همچنین
 تخفیف و
 بجوف
 ابتدای
 کلمه
 نیز
 نیامده
 است
 ناکس
 که در
 اصل
 آن
 است
 بودیم
 همزه
 ضا
 یعنی
 بطلافت
 قیاس
 چون
 شناختی
 انواع
 اعلال
 و انعام
 و تخفیف
 همزه
 پس
 بدان
 که
 هر
 کی
 این
 بنی
 بر
 قوانین
 تصریف
 بود
 و آن
 قوانین
 که
 در
 کلام
 عرب
 حاجت
 بدان
 بیشتر
 است
 مبتدی
 آنرا
 ضبط
 تواند
 کرد
 و درین
 مختصرا
 و کنیم
 بتوفیق
 الله
 تعالی

اگر آن حرف سناک و هر کی این در فصل قوانین تخفیف همزه یاد کرده آید و تخفیف و با سگان نیامده است همچنین تخفیف و بجوف ابتدای کلمه نیز نیامده است ناکس که در اصل آن است بودیم همزه ضا یعنی بطلافت قیاس چون شناختی انواع اعلال و انعام و تخفیف همزه پس بدان که هر کی این بنی بر قوانین تصریف بود و آن قوانین که در کلام عرب حاجت بدان بیشتر است مبتدی آنرا ضبط تواند کرد و درین مختصرا و کنیم بتوفیق الله تعالی

[illegible]

جواب اول هززه دوم از جهت تخفیف اینجا واجب بر خلاف قیاس
 اکثر استعمال جواب دوم ابالی هززه دوم بواجب است که هززه دوم اصلی
 باشد نه لایه اینجا هر دو هززه زائده اند اما در یکریم و نکریم که در اصل
 بواکریم و نواکریم بوده است هززه را حذف کردند از جهت موافقت
 اکرم اگر چه اجتماع هم ترین نیست چنانچه داوود نعد و اعد و نعد برای موافقت
 یعد حذف کردند سوال در عوض هززه دوم اصلی است پس ایستی که بواجب بدل
 کردند جواب اول عوض هززه دوم اصلی است لیکن مفتوح نیست مگر هر جا که هززه
 بعد الف زائده افتد و باشد که او این بین کنند و این بین آن باشد که هززه را
 میان مخرج او میان مخرج حرف که حرکت هززه مناسب آن حرف است
 تلفظ کنند یعنی اگر هززه مضموم باشد میان مخرج او و مخرج واو گویند و اگر مفتوح
 باشد میان مخرج او و مخرج الف گویند و اگر نکسور باشد میان مخرج او و
 مخرج یاء گویند چون تَسْأَلُ یَسْأَلُ تَسْأَلُ لَا فَهْوَ تَسْأَلُ و یکریم هززه منفرد
 که متحرک باشد و ما قبل و نیز متحرک باشد و او بود که وی این بین کنند
 چون تَسْأَلُ و تَوَسَّلُ و یکریم که هززه مفتوح باشد و ما قبل و مضموم

در جواب اول هززه دوم از جهت تخفیف اینجا واجب بر خلاف قیاس
 اکثر استعمال جواب دوم ابالی هززه دوم بواجب است که هززه دوم اصلی
 باشد نه لایه اینجا هر دو هززه زائده اند اما در یکریم و نکریم که در اصل
 بواکریم و نواکریم بوده است هززه را حذف کردند از جهت موافقت
 اکرم اگر چه اجتماع هم ترین نیست چنانچه داوود نعد و اعد و نعد برای موافقت
 یعد حذف کردند سوال در عوض هززه دوم اصلی است پس ایستی که بواجب بدل
 کردند جواب اول عوض هززه دوم اصلی است لیکن مفتوح نیست مگر هر جا که هززه
 بعد الف زائده افتد و باشد که او این بین کنند و این بین آن باشد که هززه را
 میان مخرج او میان مخرج حرف که حرکت هززه مناسب آن حرف است
 تلفظ کنند یعنی اگر هززه مضموم باشد میان مخرج او و مخرج واو گویند و اگر مفتوح
 باشد میان مخرج او و مخرج الف گویند و اگر نکسور باشد میان مخرج او و
 مخرج یاء گویند چون تَسْأَلُ یَسْأَلُ تَسْأَلُ لَا فَهْوَ تَسْأَلُ و یکریم هززه منفرد
 که متحرک باشد و ما قبل و نیز متحرک باشد و او بود که وی این بین کنند
 چون تَسْأَلُ و تَوَسَّلُ و یکریم که هززه مفتوح باشد و ما قبل و مضموم

جواب اول هززه دوم از جهت تخفیف اینجا واجب بر خلاف قیاس
 اکثر استعمال جواب دوم ابالی هززه دوم بواجب است که هززه دوم اصلی
 باشد نه لایه اینجا هر دو هززه زائده اند اما در یکریم و نکریم که در اصل
 بواکریم و نواکریم بوده است هززه را حذف کردند از جهت موافقت
 اکرم اگر چه اجتماع هم ترین نیست چنانچه داوود نعد و اعد و نعد برای موافقت
 یعد حذف کردند سوال در عوض هززه دوم اصلی است پس ایستی که بواجب بدل
 کردند جواب اول عوض هززه دوم اصلی است لیکن مفتوح نیست مگر هر جا که هززه
 بعد الف زائده افتد و باشد که او این بین کنند و این بین آن باشد که هززه را
 میان مخرج او میان مخرج حرف که حرکت هززه مناسب آن حرف است
 تلفظ کنند یعنی اگر هززه مضموم باشد میان مخرج او و مخرج واو گویند و اگر مفتوح
 باشد میان مخرج او و مخرج الف گویند و اگر نکسور باشد میان مخرج او و
 مخرج یاء گویند چون تَسْأَلُ یَسْأَلُ تَسْأَلُ لَا فَهْوَ تَسْأَلُ و یکریم هززه منفرد
 که متحرک باشد و ما قبل و نیز متحرک باشد و او بود که وی این بین کنند
 چون تَسْأَلُ و تَوَسَّلُ و یکریم که هززه مفتوح باشد و ما قبل و مضموم

[illegible]

واجب است که آن را ورا حذف کنند چون یَعِدُ وَیَعِثُ که در اصل
یُؤْعِدُ وَیُؤْعِثُ بوده است فاما در تَعِدُ وَتَعِثُ که در اصل
تَوْعِدُ وَتَوْعِثُ بود و او را حذف کردند از جهت موافقت یَعِدُ
اگرچه او میان یا و کسر نیست سوال در یُؤْعِدُ مجهول چرا و او را حذف
نکردند از جهت موافقت یَعِدُ جواب زیرا که مجهول مغایر معروف است
و موافقت میان متغایرین لازم نیست و مَالِکُ یَوْمَ الدِّینِ و او یقیناً وزیر است
یَوْمَ الدِّینِ فعل نیست یا آنکه این کسر عارض است اصل نیست در یُؤْعِدُ که مضارع
معروف اَوْعَدُ است او یقیناً وزیر است یا مفتوح نیست یا آنکه او اوزی
تحقیق میان یا و کسر نیست بلکه میان همزه و کسر است زیرا که اصل یُؤْعِدُ
همزه را حذف کردند از جهت موافقت اَوْعَدُ یُؤْعِدُ شد و در تَوْعِثُ و او یقیناً
زیرا که میان یا و کسر نیست سوال در یُعِثُ و یَعِثُ و او چرا انشاد با آنکه
میان یا و کسر نیست جواب از آنکه و آنها کسر تقدیری است
زیرا چه در اصل یُؤْعِدُ و یُؤْعِثُ بوده است بکسر عن فعل بعده کسر را
بفرض حذف و او یقیناً بدل کردند از جهت حرف خلق بسبب آنکه خاصیت باب

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

و ما بعد و عدم
نیاست آن
است

5

[illegible]

الافاضة والادب
عظمت وادبها
الدين ست
نصائح لوكبر
في كذا وكذا
وكان في ذلك
شعر من الشعر
يذكر في ذلك
وقد كان في ذلك
أدب من الأدب
وصدق في ذلك
كأنه في ذلك

۵۳
ما تکرار اول از
مضارع مستقبل
العين بقصد
ان مضارع
بدخلت ففتح
عن كذا في حث
نفاقت مضارع
كسر عن
اصل و دافعه
استثنای استثنای
و صغیرا
فقط کسره
عین یاء فا
عین جله
مولوی الز علی

[illegible]

[illegible]

[illegible]

منقول است و معلوم است که در این کتاب
 در بعضی از مواضع از بعضی از کلمات
 و عبارات که در این کتاب آمده است
 در بعضی از مواضع از بعضی از کلمات
 و عبارات که در این کتاب آمده است

و مانع تعیلل التباس متنی بواحد است چنانچه ذکر کرده شد است التباس می اوی
 بیانی را اهل شیوا مضاع ایشان چون یقول و یبیین زیر که مقل عین اوی اوباب
 خت و مقل عین یابی اوتصر نیامده است جواب سوم این التباس است
 بلکه اشتراک است و گفته شد که جاز و کالتاس مسنوع زیرا که التباس آن باشد
 که از طرف معلل باشد و این از طرف واضع است نه معلل مانع و هم تعیلل لام کلمه
 مانع تعیلل عین کلمه است تا االی علایین آن کلمه لازم نیاید چون طوی و قوی که در اصل
 طوی و قوی بوده است یا در کلمه دیگر چون حی که اعلال عین کلمه موجب است که در
 بعضی و اعلال جمع شوند و بعضی گفته اند که در حی یا الف نگاشت تا دلالت کند بر اصل

و بعضی از کلمات که در این کتاب آمده است
 در بعضی از مواضع از بعضی از کلمات
 و عبارات که در این کتاب آمده است

و بعضی از کلمات که در این کتاب آمده است
 در بعضی از مواضع از بعضی از کلمات
 و عبارات که در این کتاب آمده است

و بعضی از کلمات که در این کتاب آمده است
 در بعضی از مواضع از بعضی از کلمات
 و عبارات که در این کتاب آمده است

و بعضی از کلمات که در این کتاب آمده است
 در بعضی از مواضع از بعضی از کلمات
 و عبارات که در این کتاب آمده است

و بعضی از کلمات که در این کتاب آمده است
 در بعضی از مواضع از بعضی از کلمات
 و عبارات که در این کتاب آمده است

این کتاب از شیخ ابوالحسن علی بن ابی حمزه رازی است که در این کتاب در بیان حقایق و معانی و تفسیر کلمات و عبارات و توضیح در این باب و این کتاب از شیخ ابوالحسن علی بن ابی حمزه رازی است که در این کتاب در بیان حقایق و معانی و تفسیر کلمات و عبارات و توضیح در این باب

سوال و او در قول و یا در بیع متحرک است الف همیشه ساکن است بدل
جنس بدل منه بیاید پس حرف متحرک چگونه بالف ساکن بدل کنند جواب
محققین گفته اند که چون خواهند که او و یا بالف بدل کنند و الا ساکن میکنند
بعده بدل میکنند سوال لیست که اصل لیست بوده است وزن فعل یا
متحرک یا قبل و مفتوح و از جمیع موافق خالیست چه یا ساکن کردند و بالف بدل
نکرد جواب دلالت کند بر عدم تصرف و غلبه مشابهت و بحرف حق عدم
دلالت بر حدیث زمان عدم دلالت بر تنفس غی و بدانکه هر الفیکه در ناقص
بدل از او است چون دعاء انرا بصوت نفس و بنویسند و هر الفیکه بدل
از یاست چون رمی انرا بصوت یا نویسند و در آن یا نقطه کردن محض خطا
است چنانکه بالا گفته و دیگر بر او و یا که بجای عین کلمه مفتوح باشد
و ما قبل او ساکن واجب است که فیه عین کلمه انزل کنند و ما قبل او ساکن
و او و یا بالف بدل کنند اگر موافق باشد چون یاک ربیع و یخاف و
یجاب و اخاف و استغاث و مقال و مراحم که در اصل یقول و یبصر
و یخوف و یهیب و اثوت و استغوث و مقول و مسرور بوده است

در سوره البقره

این کتاب از شیخ ابوالحسن علی بن ابی حمزه رازی است که در این کتاب در بیان حقایق و معانی و تفسیر کلمات و عبارات و توضیح در این باب و این کتاب از شیخ ابوالحسن علی بن ابی حمزه رازی است که در این کتاب در بیان حقایق و معانی و تفسیر کلمات و عبارات و توضیح در این باب

این کتاب از شیخ ابوالحسن علی بن ابی حمزه رازی است که در این کتاب در بیان حقایق و معانی و تفسیر کلمات و عبارات و توضیح در این باب و این کتاب از شیخ ابوالحسن علی بن ابی حمزه رازی است که در این کتاب در بیان حقایق و معانی و تفسیر کلمات و عبارات و توضیح در این باب

و موانع چهارست یکی وقوع حروف ساکن بعد از دو یا تحقیقا چون مقول
و عیاط یا تقدیر چون مقول و عیاط که در اصل مقول و عیاط بوده
حذف کردند برای تخفیف چنانکه در هَدْ بَدْ و عَظِطْ که در اصل هَدْ اَبَدْ
و عَظِطْ اَبُو و در یَقْدَنْ و لَمْ یَقْلْ مضارع مجزول که در اصل یَقُولَنْ و لَمْ یَقُولَنْ
بود و اعلال شد با آنکه حروف ساکن بعد از اوست از آنکه سکون لام عارض است
لازم نیست اما در اقامه و استقامه که در اصل اِقَامَا و اِسْتَقَامَا بود و اعلال شد
با آنکه حروف ساکن بعد از اوست از جهت موافقت فعل مانع دوم اعلال لام
کلمه مانع تعلیل عین کلمه است تا توالی اعلالین نباشد چون یَطْوِی و
اَبْرُوی که مضارع مجزول است سوال در یدعی اولی او را بیا بدل کردند بعد از او
بالت بدل کردند این جمع میان دو اعلال است و همچنین در یَقِیْ که در اصل یَقِیْ
بود و او را حذف کردند و یا را ساکن کردند و همچنین در قِ که در اصل اِقِیْ بود و او را حذف
کردند برای موافقت یَقِیْ و یا را از جهت قف همزه را از جهت استغناء همچنین در
اَوْیَصْلْ تصغیر اصل که در اصل وُویَصْلْ بود و او را اول همزه بدل کردند و دوم
است از آنکه جواب اجتماع اعلالین مطلق متمنع نیست بلکه در دو حرف

[illegible]

اولی است که این کلمه
 در اول رفته اند
 بنام و اما احسن
 و این کلمه
 غرض از این است
 لغز و بیهوش
 بیاد او و فریب
 تالی مست از جهت
 است که در وقت
 غلظت در دست
 می بیند در الف
 اختصاف کرده اند

بجای این کلمه در مصدر باب فعال و استفعال باشد قلب کرده شود
 بالف برای موافقت ماضی پس غرض کرده شود الف از جهت اجتماع
 ساکنین و تا عوض و در آخر کلمه آورده شود چون اقامت و استقامت که در
 اصل اقاما و استقاما بوده است و نزدیک سیبویه ترک
 تعویض اینجا جایز است و نزدیک فزاترک تعویض جایز نیست مگر آنکه
 اضافت کنند کقوله تعالی و اقام الصلوة و بکسر هر واو و یا که بعد
 الف اسم فاعل فند و در ماضی آن واو و یا را بالف بدل کرده باشند
 واجب مطروست که آن واو و یا را در اسم فاعل به مزه بدل کنند چون
 قائل و بایع که در اصل قاول و بایع بوده است و در عا و و صایه
 همزه نگشت از آنکه در عو و صید الف نشده است همچنین مقاول
 و مقاو و مبایع و مبایین و مبایین همزه نگشت از آنکه در ق و قاول
 و قاور و بایع و عایین و بایین الف نشده است همچنین در ط و
 و س و همزه نگشت از آنکه در طوی و روی الف نشده است و بکسر
 هر مصدر یک از اجوف و او ی بکسر فاکلمه بود و در فعل تعطیل شده باشد

است که این الف
 در اول رفته اند
 بنام و اما احسن
 و این کلمه
 غرض از این است
 لغز و بیهوش
 بیاد او و فریب
 تالی مست از جهت
 است که در وقت
 غلظت در دست
 می بیند در الف
 اختصاف کرده اند

دستور البندی

در اول رفته اند
 بنام و اما احسن
 و این کلمه
 غرض از این است
 لغز و بیهوش
 بیاد او و فریب
 تالی مست از جهت
 است که در وقت
 غلظت در دست
 می بیند در الف
 اختصاف کرده اند

[illegible]

৪. তেল গেসে চৌকর মাছ খেয়ে ফেলে। এরা মৃত্যু বরণ করে।

فصل اول در بیان احوال و حال
در فصل دوم در بیان احوال و حال
در فصل سوم در بیان احوال و حال
در فصل چهارم در بیان احوال و حال
در فصل پنجم در بیان احوال و حال

ضمیمه ای که در این کتب است و لیکن اسکان نقل مشهور واضح است و همچنین اعمیت
و استغنی و معیت و مستغنی که در اصل غوث و استغوث و معوث و مستغوث
بوده است کسر بر او و شوار داشته نقل کرده با قبل دادند و اسکان
از باعث کسر قبل یا گشت در اختیار و تقدیر میباشند و چه است بخدا
ایقن و استقیم که در ایشان جزو جود و نیست بر که با قبل حرف علت ساکن است
در مضموم سوال و جوابی چرا تعلیل نکردند با آنکه قانون فکر بر جودست جواب
از آنکه اگر در ایشان تعلیل شود در مضارع ایشان یعنی در بطوی و وروی و تعلیل جمع
شوند و بعضی شارحان جواب گفته اند که اگر در میان ایشان کسر و او نقل کنند و با قبل
و نهند و با شود توانی کسرت لازم آید و آن موجب نقل است تعلیل برای محقق است
و فی نظر دیگر چه نوی کسرت چون است از خروج ضمه بسوی کسر و هم از غنبت در
فی و تبع توانی کسرت اختیار افتاده و خروج ضمه بسوی کسر و دیگر بعضی اجوف
در فتح عین کلمه باشد و ضمیر مرفوع متحرک بدو متصل شود اگر وای باشد آن فحور را
ضمه بدل کنند اگر بای باشد بکسر بدل کنند پس آن ضمه و کسر عین نقل کنند
با قبل و نهند و آن و او و یا نهجت اجمال عساکنین میفید چون قلت و بعث

دستورالعملی

[illegible]

مثال اولی ۱۲ است و در دعای او علی
 مثال دوم در دعای او علی
 مثال اولی ۱۲ است و در دعای او علی
 مثال دوم در دعای او علی
 مثال اولی ۱۲ است و در دعای او علی
 مثال دوم در دعای او علی

سوال بالا گذشت است که ضمیه بر او و یا بعد سکون ثقیل نیست پس بایستی که
 او در کسکه و یا در راء سلاست مانده اعلال شدی همچنین قائل و یا آنگاه
 جواب ضمیه کسر بر او و یا بعد سکون قوی ثقیل نیست که ساکن قبل او
 و یا الف آمده باشد و اینجا ساکن قبل ایشان الف آمده است از آنکه الف
 و حکم عدم است پس چنانست که او و یا بعد حرف متحرک دیگر نیز که در طرف
 یا حکم طرف بسبب اتصال چیزی که لازم نباشد چون الف ضمیه نامی ثابت قبل او کسکه
 باشند و یا اگر و چون دخی و رضی و فوی و دعوی و رطی و قوبا و لی و تان و
 برضیان و داعیه و راضیه که اصل دعو و رضو و فو و دعو و رضو و قو و او
 بعز و کان و برضوان و داعیه و راضیه بود و در دعو که در اصل دعو و او بود
 چون بقانون مذکور عمل کردند دعو شد ضمیه بر او و یا در داشتند که در قبل
 و اندر و ساکن بهم ندیدی یا دوم و او یا افتاد دعو شد این اصل باعتبار وضع است اما
 باعتبار آنکه بنای جمع بعد تعلیل واحد است اصل دعو بود و ضمیه ثقیل دانسته نقل کرده
 باین اوند بعد از حرکت قبل تقای ساکن شد و میان او و او یا افتاد دعو شد
 و در دایع که اصل دعو بوده است چون بقانون مذکور عمل کردند دایع شد و یا

مثال اولی ۱۲ است و در دعای او علی
 مثال دوم در دعای او علی
 مثال اولی ۱۲ است و در دعای او علی
 مثال دوم در دعای او علی
 مثال اولی ۱۲ است و در دعای او علی
 مثال دوم در دعای او علی

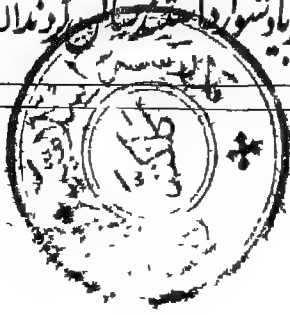
مثال اولی ۱۲ است و در دعای او علی
 مثال دوم در دعای او علی
 مثال اولی ۱۲ است و در دعای او علی
 مثال دوم در دعای او علی
 مثال اولی ۱۲ است و در دعای او علی
 مثال دوم در دعای او علی

[illegible]

قبیله مصدر پس بایستی که او عام میگرد و جواب طای بعد دعام اسم قبیله شده است منتقل
از مصدر است نقل لکلمه من محلی الی آخره لیفنی الی الی التباس و معتبر و التباس
وجود نظیر است پیش از تعلیل بر صفتی که بعد از تعلیل بر آن صفت موجود خواهد شد
و در بوییه و او یا نشد زیرا که اجتماع لازم نیست زیرا که او بدل است از الف بایه
و همچنین در حیوان و او یا نگشت زیرا که باید است از او زیرا که در اصل ذکا بوده است
انکه جمع و در حیوان می آید آنکه او عام در بوییه موجب التباس ماضی محوای ماضی علمه ماضی محو
باب تفصیل است او عام من حیوان موجب التباس مصدر است که بر وزن فاعل آمده است
نحو قول لعل کذا یأبایلت کذا ابا و اسب و کذا تصغیر سود است جدا و کذا تصغیر جلد
است او یا نگشت از آنکه محمول است با اس و و جدا و کذا تصغیر اس و و جدا است زیرا که
تصغیر تصغیر قبیل واحد یعنی چنانکه مصغیر جمع بکسر جمع تصغیر نزع جمع سلامت پس
این سبب تصغیر محمول در جمع تصغیر گفته اند از آنکه اجتماع لازم نیست زیرا که بعضی تصغیر
است سوال چون اجتماع لازم شرط باشد پس در عید تصغیر عود که در اصل عود بود و چون
رایا کرد جواب اجتماع لازم چنانی خمر طست که حرف ثم در عین کلمه باشد لازم کلمه و حرف ثم
و اینجا در لازم کلمه است در لازم کلمه اجتماع لازم و غیر لازم مساویست زیرا که کلمه محمول تعلیل و غیر

[illegible]

پس نفس اجتماع در موجب اعلان باشد بخلاف عین که تصحیح حیوة و صلاح و حصول با وجود
اعمال شایسته و بعضی گفته اند که تصحیح حیوة موافق قیاس است زیرا که ادغام او موجب
التباس بالجملة معنی و راست اما تسمیه که در اصل تسمیه بود قیاس مقتضی آن بود
که اعلان علی شکی و ندوین و اوراق قانون بنکار و ندوین تسمیه شد بعد یک یا راضف و ندو
ما در آخر عوض و ندو تسمیه شد قانون هر صدیکه ناقص باب تفصیل بود و در وید جمع شد
یکی اخذ کنند ما در آخر عوض و ندو تسمیه و تقویه و تقویه که در اصل تسمیه و تقویه
و تسمیه بوده است ترک تعویض بخاطر اتفاق و نیست اگر چه اضافت کنند بخلاف
مصد اجوی باب فعال و استفعال چون اعانة و الاستعانة و دیگر چرا که او یاد و یاد اسم نال
در لام که افتد و قبل و کسوا باشد و حالت فعلی جمعی اجبست که یا را ساکن کنند و بعد
اسکان اگر منون باشد یا از جهت اجتناب از عین خذف کنند چون قاضی در لام که در اصل
قاضی و ای بود اگر او باشد از جهت کسر قبل از گرد و کن یا را ساکن کنند بعد از جهت اجتماع
ساکنین آن یا را خذف کنند چون دایع و عاد که در اصل دایع و عاد بود و حکم او و یا بالا
یا کرده شده است اگر معرفت بلام باشد ساکن اجبست چون انقاضی و انقاضی و انقاضی
فعلی جمعی ضمه کسر مراد شود و انقاضی که در انقاضی و انقاضی شد و اگر او



سلسلہ غیر محفوظ است
از بیت ثابت و علت
۱۲ مولوی انور علی خاں
انڈالوئی
عمید بیگم آزادگان سنگ
۱۳ سلسلہ آزادگان سنگ
وزیر اسرار علی شاہ
بروزن نفیضہ
است و یادگار اصل
دستور الدینی
بروزن نقشبندی
بود پس از آن بود زن
شماره
تقصیف سلسلہ
مولوی انور علی
خاں انڈالوئی
نقشبند سر در احوال
پیشینے در تعبیل و ترجمہ
۱۴ ناقص در بیان تعبیل و ترجمہ

[illegible]

کرمه ویدالو و تقوی شایسته بودی
 که در سال دینا بود و لوادی را بنیاد
 کنی و کوی پای پای
 اسم بود و حق تعالی خواهد در صف
 کرامت و ادب باشد سلامت نام خواهد در
 خودی بائی که در دنیا عقیق کند و اگر
 با کرم اسم باشد عقیق کند و اگر
 کرمه ویدالو و تقوی شایسته بودی
 که در سال دینا بود و لوادی را بنیاد
 کنی و کوی پای پای
 اسم بود و حق تعالی خواهد در صف
 کرامت و ادب باشد سلامت نام خواهد در
 خودی بائی که در دنیا عقیق کند و اگر
 با کرم اسم باشد عقیق کند و اگر

[illegible][illegible]

قاعده اوله غاصم که یک کلاه بر سر او
است این صورت را اخرج کرد
صورت این فرزند این دو
ملک بودی از غلبه و کبریا
از غاصم و درین کبریا
وین نامی تو ملک تو و کلاه
البت را از کلاه تو و ملک تو
عنه بر در شال و موت
چونک حج و غاصم که کسائی
درینجا از غاصم کلاه
دارد ۱۲

است و حذف
مجلس شورای ملی
اولی است بر این که
حذف نامی اول
و در بعضی دیگر
الصلاحه که حذف
علامت مضاعف
در اکثر نامی اول
نامی آخری است
و بعد از حذف
در این عمل
نقشه کشی نمودی
ملک آصفیه

ظَلَمْتُ وَمَسَّتْ بِعَظْمِي بَوُودِ بَعْضِي حُرُكَتِ عَيْنِ بِنِغَامِ مِثْلِ بَعْدِ حُرُوفِ مِثْلِ
اِشْتَانِ ظَلَمْتُ وَمَسَّتْ بِعَظْمِي بَوُودِ بَعْضِي حُرُكَتِ عَيْنِ بِنِغَامِ مِثْلِ بَعْدِ حُرُوفِ مِثْلِ
كَقَوْلِهِ تَعَالَى نَظَّمْتُمْ نَفْكَهَؤُنَّ خِلَافَ مَسَّتْ وَفِي مِثْلِ بَابِ
تَفْعُلُ مِثْلِ تَفَاعُلِ حَرْفِ تَوَادِ اَوَّلِ كَلِمَةٍ شَوْنِ حَرْفِ تَنَزُّلٍ وَتَبَاعُدِ كَرْدِ اَوَّلِ تَنَزُّلِ
وَتَبَاعُدِ بَوُودِ حُرُوفِ اِنْجَا جَا زِ سِتْ مَطْرُوبِ مِثْلِ مِثْلِ تَمَا اَوَّلِ رَا حُرُوفِ كُنْدِ
گُویند نامی آخر رَا حُرُوفِ كُنْدِ وِگَرِ حُرُوفِ مِثْلِ مِثْلِ مِثْلِ مِثْلِ مِثْلِ مِثْلِ
دارند و اَوَامِ حَرْفِ چُونِ خَوَاهَنْدِ كِهْ مِیَانِ مِثْلِ مِثْلِ مِثْلِ مِثْلِ مِثْلِ مِثْلِ
كُنْدِ از جَنْسِ مِثْلِ مِثْلِ مِثْلِ مِثْلِ مِثْلِ مِثْلِ مِثْلِ مِثْلِ مِثْلِ مِثْلِ مِثْلِ
وَلَوْنِ سَاكِنِ كِیْ از حُرُوفِ یَرْ لَوْنِ اَزِ مِثْلِ مِثْلِ مِثْلِ مِثْلِ مِثْلِ مِثْلِ
نَاشِیدِ مِثْلِ مِثْلِ مِثْلِ مِثْلِ مِثْلِ مِثْلِ مِثْلِ مِثْلِ مِثْلِ مِثْلِ مِثْلِ
سَاكِنِ مِثْلِ مِثْلِ مِثْلِ مِثْلِ مِثْلِ مِثْلِ مِثْلِ مِثْلِ مِثْلِ مِثْلِ مِثْلِ
و اَوَامِ مِثْلِ مِثْلِ مِثْلِ مِثْلِ مِثْلِ مِثْلِ مِثْلِ مِثْلِ مِثْلِ مِثْلِ مِثْلِ
دِ رِیَكِ كَلِمَةِ حُرُوفِ نَغْمِ اَوَرِ كِتَابِتِ اَبْرَازِ كُنْدِ چُونِ مَدِّ و اَوَامِ مِثْلِ مِثْلِ مِثْلِ
كُنْدِ چُونِ كِتَابِتِ و دُرُودِ كَلِمَةِ جَا اَبْرَازِ مِثْلِ مِثْلِ مِثْلِ مِثْلِ مِثْلِ مِثْلِ

کتابخانه
موسسه علمی و فرهنگی
سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

فهرست
کتابها
برای
پژوهشگران
و محققان

۴

सुख

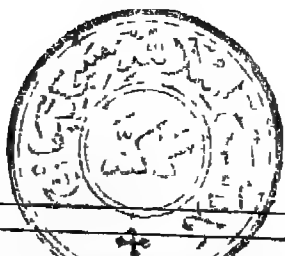
تفصیل بقصد
مراوی الوفاق
غیر ادا طولی
عہدے
نواز متقارین
باشعرون
معاونین
معاونین
معاونین
معاونین

سارکون
پہو باہین بنائے
۱۲ منیج عسل
من نور ومن
۱۳ مہو من
ریجم ومن
۱۴ لایجم
۱۵ لایجم
۱۶ دیک

و حذف یا و را منوی که موجب التباس نیست پس ضمت ایشان واجب این همه گفته ایم
توانین تعلیل معتدل مضاعف هموز بود اما قوانین تعلیلات اجناس باقی از لایف
مفروق و مقرون مثال مضاعف جز آن از اجناس مرکب هم برین قوانین که یاد
کردیم منیست چون مائل کرده شود و حکم مضاعف با عی همچو حکم صبیح است در وی
تعلیل و تغییر نشود چون ^{در باب} مَصْمُومٌ بِذَلِكَ کَلِمَاتٍ خِذْرًا از معتدل و مضاعف
اصل داشته اند با وجود وجوب اعلال و ادغام تا بر اصل کلمات دیگر دلیل باشند
چون فُودٌ وَ غِیْبٌ وَ عِیْنٌ وَ صِیْدٌ وَ خَوْنَةٌ وَ حَوَکَةٌ وَ شَوَکَةٌ وَ اسْتَرْحَوْا اسْتَرْحُوا
و اسْتَضَبُّوْا و اسْتَحْشَدُوْا و لَحِیْتُ عَیْنُهُ وَ ضَلَّتْ الْمَلْکُ وَ قَطَطَ الشَّعْرُ وَ اِلَى السَّمَاءِ
و مانند آن اما چند قوانین متفرق دیگرست که بدان حاجت باشد نیز یاد کنیم یکی آنکه
هم الف که قبل می ضم بود و او شود بشرط آنکه زائده باشد چون ضَوْرِبٌ ماضی مجهول
ضَارِبٌ وَ ضَوْرِبٌ تَصْغِیرُ ضَارِبٌ وَ دَرِیْئِبٌ تَصْغِیرُ نَائِبِ الْفِ اَوْ کَثَرَتْ بَا
آنکه قبل و مضموم است زیرا که الف اصلی است اند نه است بدست زیا و کار از تغییر پس
اصل نکنند و اگر مکسوب باشد یا شود چون حُرَابٌ وَ حَارِیْبٌ وَ مَقَارِیْبٌ وَ مَقَارِیْبٌ
و همچنین و او ساکن که یا قبل می مکسور و یا شود چون عَصْفُوْرٌ وَ عَصَافِیْرٌ و غیر

[illegible]

از کوه و دام مدانی
و این باق قریب است
کودان را داری
میلنی شست و کاغذ
فایس لبیب
او خام ترپ بودی
شیر و طلی غزل
علا اگر فانه
طرا شد و کشت
ارد و عسل بود



هر یک که در واحد سوم جا باشد از آن دو و جمع بعد الف جمعا لک
صَحِيفَةً وَمَعَالِفَ وَعَجَائِرُ وَرِسَالَاتٍ وَسَّائِلٍ وَدَرَمَاتٍ وَنَقَاثٍ
بِهِنْمُو شَتِّ اَز آنکه یار مَعِيشَةُ والف در مقام زانده نیست بلکه اصلی است بال
یا بنفره در مصائب با وجود آنکه یار مُصِيبَةِ اصلی است دست دیگر هر جا که الف
میان و واو یا میان دوا افتد و بعد آن الف حُرَف باشد و او یای اخیر را نیز بدل
کنند چون اَوَّلٌ وَاَوَّلٌ وَخَيْرٌ وَخَيْرٌ که در اصل اَوَّلٌ وَخَيْرٌ بود

تكملة

و دیگر هر جا که دو همزه متحرک بهم آید یکی از ایشان مکسوس باشد و دم بر یا بدل کنند چون
جاء بر قول سیبویه که در اصل جائی بود یا بر همزه بدل کردند چنانچه در باب ثع کرده
است و همزه متحرک جمع شدند و یکی از ایشان مکسوس است و دم بر یا بدل کردند بعد اعلال
تأخیر نام کردند جائی شد آنجا بر قول غلیل زجت که است و همزه طلب کرد یعنی عین
کلمه را بجای لام کلام کلمه را بجای عین کلمه بردند بعد اعلال تأخیر کردند جائی شد و
همچنین است خطایا و قد لیا که در اصل خطائی و متهائی بود یا بر همزه بدل کردند
چنانچه در صحاح لغت نمودند پس همزه متحرک جمع شدند و یکی از ایشان مکسوس شد و تنانی را

خطا و شد ۱۶۲

[illegible]

که در این خصوص بود که
تقاضی آن اقامت را بایست که در
در اصل با آن بود و در این
نزدیک است که در این
شماره و در این
تقاضی و در این
دستور آن که در این
میان این و در این
مستند است که در این

درآمد بنظر بر خا
از کسب و کار
مورد مصرف
در وقت درآمد
ایضا دیان

